

پژوهشنامه حج و زیارت

سال دوم، شماره چهارم

پاییز و زمستان ۱۳۹۶

صفحات ۲۳-۷

# بررسی مبانی اعتقادی و قلمرو برائت در پرتو آیات و روایات

علی پناهی \* رسول رضوی \*\*

## چکیده

برائت به معنای دوری کردن از چیزی که همراهی با آن ناپسند است، در عرف متشرعه از بغض دشمنان دین آغاز، و به عداوت و مبارزه با آنها منتهی می‌گردد و در مقام اعتقاد و عمل به صورت اصلی مهم و مسلّم، مورد استناد و استفاده مؤمنان قرار می‌گیرد. اما به علل گوناگون سیاسی و اجتماعی، ریشه‌های اعتقادی این آموزه و همچنین قلمرو کاربرد آن مورد بررسی کافی و مطلوب پژوهشگران قرار نگرفته است. برای یافتن زیربنای اعتقادی این باور و عمل صحیح بر طبق آن، بررسی آیات و روایات در این باب ضروری است و این کار نیازمند استقرای منقولات شرعی و تحلیل آنهاست.

**کلیدواژه‌ها:** مبانی، توحید، برائت، بغض، عداوت.

\* دانشجوی دکترای دانشگاه قرآن و حدیث، دانشگاه قم (alipanahi358@gmail.com) (نویسنده مسئول).

\*\* دانشیار دانشگاه قرآن و حدیث (razavi.r@chmail.ir).

پذیرش: ۱۳۹۷/۶/۲۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۵/۵

برائت در لغت از ماده «بُرء، بَرَاء، بَرء» (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۳۱)، جمع آن «بَرِئُونَ و بُرَاءٌ»، فاعل آن «بَرِئَةٌ» (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۸، ص ۲۸۹) و به معنای «التَّقْصِي مِمَّا يُكْرَهُ مُجَاوِرَتَهُ» یعنی دور شدن از چیزی که مجاورت با آن مورد کراهت است، می‌باشد؛ به همین دلیل می‌گویند «بَرَأْتُ مِنَ الْمَرَضِ»؛ زیرا مرض نزد شخص ناپسند است (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۸، ص ۲۸۹). این کلمه که با «الی» متعدی می‌گردد (صاحب، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰، ص ۲۷۴) در معنای دوستی نکردن، دوری کردن، اعتماد نکردن، اظهار دشمنی و نفرت نیز به کار می‌رود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۱۲۱؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۶، ص ۳۰).

معنای اصطلاحی برائت به معنای لغوی آن بسیار نزدیک است و در معنای بغض داشتن، ترک معاشرت، محبت نکردن، بیزاری جستن و دشمنی نمودن با طاغوت، بت‌ها، پیشوایان باطل، شرک و بت پرستی و دشمنان اولیای الهی به کار رفته است (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۴۲۶؛ طیب، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۲۴۹؛ مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۴۰۹؛ توبه، ۳؛ یونس، ۴۱؛ بقره، ۱۶۶) و دو مرحله قلبی و عملی را شامل می‌گردد. برائت عملی، خود دارای مراحل است که در دو مرحله برائت در گفتار و رفتار خلاصه می‌شود و می‌تواند کامل و کامل‌تر گردد. برائت عملی در سه مرحله قابل اجراست: اول اعتزال، دوری کردن و افتراق (مائده، ۲۵؛ حجر، ۹۴)؛ دوم اعلام بیزاری و تنفر (ممتحنه، ۴)؛ سوم دشمنی و عداوت (ممتحنه، ۴. ر.ک: مدرسی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۳۰۷).

هرچند بعد قلبی و اعتقادی برائت، زمینه‌ساز بروز خارجی آن است، ولی بیشتر مباحث برائت، در قالب چگونگی گفتار و رفتار با مخالفان نمایان می‌گردد و بیشترین ظهور، ثمره و کارکرد آن در مواجهه با مخالفان خواهد بود؛ به همین دلیل آنچه باید بیشتر مورد دقت و بررسی قرار گیرد، مبانی و محدودیت‌های برائت

عملی است؛ کاری که با وجود اهمیت فراوان آن، تا کنون به صورت مبسوط به آن پرداخته نشده، بلکه تنها به بیان اهمیت و مصادیق براءت اکتفا شده است. از این رو بررسی اهمیت و مصادیق براءت، تکرار نوشته‌های دیگران خواهد بود. اما تحقیق در مورد زیرساخت‌های اعتقادی و قلمرو کاربرد این آموزه، ضروری به نظر می‌رسد؛ تحقیقی که با توجه به آیات و احادیث فراوان در این باب باید بر مبنای این منقولات شرعی و تحلیل محتوای آنها انجام گیرد.

### ۱. مبانی اعتقادی براءت از نگاه قرآن و روایات

با جست‌وجو و دقت در منقولات شرعی می‌توان فهمید سه آموزه بنیادین توحید، ولایت و ایمان، زیربنای اعتقاد و عمل به براءت از دشمنان خداوند متعال‌اند.

#### الف) توحید، زیربنای اعتقاد و عمل به براءت

رابطه زیربنایی توحید و بیزاری از شرک به خوبی در آیات و احادیث قابل مشاهده است؛ برای مثال رسولان الهی به دنبال دعوت مردم به توحید، آنها را از شرک منع می‌کردند؛ همچنان که الگوی موحدان، حضرت ابراهیم علیه السلام نیز در مسیر دعوت به توحید، سستی اعتقاد به شرک را گوشزد کرد و از آن برحذر داشت: «فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ» (انعام، ۷۸. همچنین ر.ک: طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۴۲۷؛ حسن، ۱۴۲۷ق، ج ۲، ص ۲۸۹) و خداوند متعال همچنان که تمام انبیا را به دعوت به توحید امر فرموده، آنان را به اعلام براءت از طاغوت نیز فراخوانده است (نحل، ۳۶) و به دنبال دعوت ایشان به سوی خداوند یکتا و پیروی از وحی الهی، ایشان را به بیزاری و روی گردانی از شرک و مشرکان نیز امر فرموده است (ر.ک: خرازی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۶۸): «اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» (انعام، ۱۰۶؛ قصص، ۸۷). به طور کلی دستور خداوند متعال

به کسانی که می‌خواهند موحد باشند این است که علاوه بر «الا الله»، «لا اله» را نیز بر زبان جاری کنند (ر.ک: سبحانی، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۸۵).

هرچند متکلمان امامیه، اقسام توحید را به گونه‌های متفاوت بیان کرده‌اند (ر.ک: شبیر، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۳۶ - ۴۰؛ سبحانی، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۹ - ۱۰۵؛ خرازی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۵۳)، اما هر یک از این اقسام را در هر کدام از این دسته‌بندی‌ها در نظر بگیریم حتماً با گونه‌ای برائت همراه است؛ برای مثال، اعتقاد به توحید در ذات ملازم است با انکار و بی‌زاری از خدایی غیر از الله تعالی؛ اعتقاد به توحید در صفات ملازم است با اعتقاد به نفی صفات زائد بر ذات خداوند متعال، نفی نقص و محدودیت در صفات خداوند تعالی و نفی مرکب بودن ذات باری تعالی از صفات؛ توحید در افعال، ملازم است با رد و انکار شریک بودن غیر در اداره امور عالم در عرض خداوند متعال؛ توحید در محبت نیز ملازم است با اعتقاد به لزوم بی‌زاری از محبت استقلالی به غیر الله تعالی. از این رو می‌توان گفت همراهی توحید با برائت، روشن است و تصور توحید، منهای برائت، بی‌معناست. اما آنچه بیش از همه در رابطه زیربنایی توحید و برائت به چشم می‌آید، رابطه برائت با توحید در محبت و ربوبیت است، به این معنا که مؤمنان موحد، به «انحصار» محبت و تدبیر برای الله تعالی معتقدند و از انتساب استقلالی این امور به غیر او برائت می‌جویند (ر.ک: سبحانی، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۱۰۵).

### یک - توحید در محبت، زیربنای برائت قلبی

توحید در محبت، یعنی مؤمن موحد، محبت کسی غیر از خداوند تعالی را در دل نداشته باشد؛ مگر آنکه آن محبت مورد رضایت خداوند متعال و در ادامه محبت او باشد؛ مانند محبت اولیاءالله تعالی که در ادامه محبت الله تعالی است: «فلا یلیق المحبة منه اصالة الا له تعالی» (ر.ک: خرازی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۵۳؛ شبیر، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۳۹). این «انحصار»، اولاً زیربنای نفی محبت اغیار، و ثانیاً مبنای برائت از

دشمنان الله تعالی و اولیای اوست. آیات و روایات نیز این امر را به دو شکل «نفی محبت اغیار» و «بغض و براءت از دشمنان» بیان می‌کنند:

دسته‌ای از آیات و روایات، نافی محبت اغیارند و ولایت اولیای الهی را با محبت دشمنان ایشان، ضدین و غیر قابل جمع معرفی می‌کنند (ر.ک: سبحانی، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص ۳۶۵). بر اساس این آیات و روایات، «محبت الهی» باید دست کم «عدم محبت دشمنان» ایشان را در پی داشته باشد؛ زیرا اجتماع دو حب متضاد در قلب واحد امکان ندارد: «وَلَنْ يَجْتَمِعَ حُبُّنَا وَحُبُّ عَدُوِّنَا فِي قَلْبِ أَحَدٍ، يُحِبُّ هَذَا قَوْمًا وَيُحِبُّ بِالْآخِرِ أَعْدَاءَهُمْ» (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۲۳۲). بنابراین ابراز علاقه همزمان به الله تعالی و اولیای او همراه با محبت دشمنان ایشان امکان‌پذیر نیست (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۶۶، ص ۲۴۲). از این رو حضرت امام باقر علیه السلام در ذیل آیه «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ» (احزاب، ۴) فرمودند: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ حُبَّنَا فَلْيَتَمَحَّنْ قَلْبَهُ فَإِنَّ شَارَكَهُ فِي حُبِّنَا حُبَّ عَدُوِّنَا فَلَيْسَ مِنَّا وَ لَسْنَا مِنْهُ» (قمی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۱۷۱. همچنین ر.ک: سند، ۱۴۱۶ق، ص ۳۵).

در این روایات، معیار محبت صادق، «خالی بودن قلب از محبت اغیار» معرفی شده است؛ زیرا محبت الهی شرکت نمی‌پذیرد (ر.ک: محقق سبزواری، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۶۳۵). به همین دلیل، هنگامی که شخصی خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و گفت: «من تو را دوست دارم و فلانی را هم دوست دارم» و یکی از دشمنان حضرت را نام برد، امام علیه السلام مانع الجمع بودن این دو محبت را با این جمله بیان فرمودند: «أَمَّا الْآنَ فَانَّتْ أَعْوَرُ فِيمَا أَنْ تَعْمِي وَإِمَّا أَنْ تُبْصِرُ» (شوشتری، ۱۳۶۷ق، ص ۲۴۸؛ مرعشی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۳۱۴)، «اکنون تو یک چشم سالم داری. یا کور باش و یا بینا». همچنین است روایاتی که می‌فرمایند:

- صَدِيقُ عَدُوِّ اللَّهِ عَدُوُّ اللَّهِ (شیخ صدوق، ۱۴۱۶ق، ص ۹).

- مَنْ أَحَبَّ كَافِرًا فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ (همو، ۱۳۶۲، ص ۶۰۵).

روایات مزبور در واقع به این حکم عقل ارشاد می‌کنند که دوستِ دشمن، دشمن است و دشمنِ دوست، دشمن. اما دوست واقعی، کسی است که دشمنِ دشمن دوستش باشد یا حداقل، دوستِ دشمنِ دوستش نباشد (ر.ک: شبر، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۴۰)؛ زیرا «مودت دشمن، سبب خروج از موالات دوست است» (حزین لاهیجی، ۱۳۷۵، ص ۹۵).

روایاتی دیگر، نه تنها نافی محبت اغیار هستند، بلکه بر اساس آنها محبت اولیا باید با «بغض» دشمنان همراه باشد. این گونه روایات، بغض دشمنان خداوند یکتا را نیز به دنبال محبت او ضروری دانسته‌اند؛ مانند روایاتی که بغض را نیز به دنبال حب، از محکم‌ترین دستاویزهای ایمان (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۲۵) معرفی کرده‌اند (ر.ک: طالقانی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۳۰۳). همچنین است روایاتی که بهترین اعمال را نه فقط حب، بلکه حب همراه با بغض فی الله می‌دانند: «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ» (راوندی، ۱۴۰۷ق، ص ۲۸)؛ یعنی هر کس حب فی الله تعالی دارد، باید بغض فی الله تعالی نیز داشته باشد (ر.ک: خرازی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۸۲). برخی از روایات نیز ادعای پذیرش محبت الهی، بدون برائت از دشمنان را کذب می‌دانند و به دروغ‌گو بودن کسی که مدعی این محبت است اما از دشمنان الله تعالی بیزار نیست، تصریح می‌کنند (مرعشی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۳۵۲)؛ مانند روایتی که مطابق آن به حضرت امام صادق علیه السلام عرض کردند فلان کس شما را دوست می‌دارد ولی در بیزاری از دشمنانتان ضعیف است. حضرت فرمودند: «هِيَ هَات كَذَبَ مَن ادَّعَى مَحَبَّتَنَا وَلَمْ يَتَبَرَّأْ مِنْ عَدُوِّنَا» (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۱ق، ص ۶۴۰).

چنان که ملاحظه شد خط مشی کلی این روایات، نخست ضرورت التزام به عدم محبت دشمنان خداوند متعال، و دوم بغض و برائت از آنان در ادامه محبت الهی است؛ حب و بغضی که هر دو فی الله تعالی است (ر.ک: خرازی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۸۳)؛ زیرا «أصل الحبّ والبغض ان يكونا في الله والله، وذلك بأن لا يحبّ إلا الله» (قمی،

۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۴۰۵)؛ یعنی محور، خداوند متعال و محبت اوست و هنگامی که حب و بغض خداوند تعالی محور شد، مقدار آن نیز با همین معیار تنظیم می‌گردد؛ به این معنا که هرچه میزان قرب کسی به خداوند تعالی بیشتر باشد، باید بیشتر مورد محبت قرار گیرد و هرچه مقدار عداوت و دوری کسی از خداوند متعال بیشتر باشد، باید بیشتر مورد بغض و براءت باشد (ر.ک: محقق کرکی، بی تا، ص ۲۲؛ شوشتری، ۱۳۶۷ق، ص ۳۲۰).

### دو- توحید در ربوبیت و تدبیر، زیربنای براءت عملی

توحید در ربوبیت به معنای انحصار تدبیر استقلالی برای خداوند متعال، در امتداد توحید در خالقیت الله تعالی است؛ یعنی همان که خالق است، مدبر نیز می‌باشد و همان گونه که خالق مستقلی جز الله تعالی وجود ندارد، مدبر مستقل عالم نیز ذات مقدس الله تعالی است؛ چراکه فقر ممکنات که مستلزم ایجاد آنها به دست خالق واجب است، همیشه همراه ایشان خواهد بود. پس همیشه و در تمام امور، پس از خلق نیز محتاج تدبیر خالق خود خواهند بود. از این رو خداوند متعال در آیه ۵۴ سوره اعراف، با مقدم آوردن «لَهُ» بر «الْخَلْق» و «الْأَمْر»، خلق و تدبیر، هردو را منحصرأً از آن خداوند متعال می‌داند و می‌فرماید: «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (ر.ک: سبحانی، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۶۵). بنابراین باید بگوییم لا رب و لا مدبر مستقل الا الله تعالی (ر.ک: همو، ۱۴۲۸ق، ص ۷۲) که شامل دو قسم تکوینی و تشریحی است (ر.ک: همو، ۱۳۸۶، ص ۵۲) و زیربنای اعتقاد و عمل به براءت از مشرکان و طاغوت‌هاست:

### اول- توحید در تدبیر تکوینی، زیربنای براءت از مشرکان

توحید در تدبیر تکوینی به این معناست که اداره استقلالی جهان فقط فعل خداوند تعالی است (رعد، ۲) و همه موجودات، مسخر فرمان او (اعراف، ۵۴) و جنود الهی‌اند که «یعملون بامرهم و یفعلون بمشیته» (ر.ک: همو، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۶۳)

و وجود مدبر مستقل دیگری غیر از الله تعالی باطل است (انبیاء، ۲۲؛ مومنون، ۹۱)؛ به عبارت دیگر، اعتقاد به توحید در ربوبیت تکوینی، مستلزم طرد، انکار و اعلام بیزاری از ربوبیت و تدبیر استقلالی غیر الله تعالی در نظام هستی است. قرآن کریم بطلان ربوبیت و تدبیر استقلالی غیر الله تعالی در عالم را در ضمن دو آیه بیان می‌فرماید (ر.ک: همو، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۶۸):

«لَوْ كَانَ فِيهَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (انبیاء، ۲۲؛ ر.ک: طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۴، ص ۳۷۵).

«وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَ لَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ» (مؤمنون، ۹۱؛ ر.ک: طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۴، ص ۳۷۵).

در روایات معصومین علیهم‌السلام نیز برای بیان توحید در تدبیر به همین آیات استشهاد شده است (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۸۰؛ شیخ صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۲۵۰).

بر اساس این آیات و روایات، موحد به توحید در تکوین، معتقد است که فقط خداوند متعال مدبر جهان هستی است و از این عقیده که دیگران نیز در این امر (تدبیر جهان) شریک خداوند تبارک و تعالی هستند، بیزار است. از این رو نقطه آغازین رویارویی جبهه حق و باطل از همین جاست و تمایز حق از باطل به وسیله برائت از شرک و مشرکان نیز از همین جا آغاز می‌گردد (انعام، ۷۶-۷۸) و لزوم «برائت از شرک مشرکان» در همین مرحله نمودی واضح می‌یابد؛ چراکه انحراف مشرکان که در قرآن به آن اشاره شده است، نوعاً در همین قسم، یعنی «انکار انحصار» ربوبیت و تدبیر عالم به دست خداوند متعال می‌باشد، نه در خالفتت الله تعالی: «وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» (لقمان، ۲۵؛ زخرف، ۹ و ۸۷)، از این رو در امر ربوبیت و تدبیر جهان، امور دیگری مانند طاغوت‌ها، ملائکه، جن، کواکب، ارواح و امثال اینها را، بدون اذن الهی و در عرض خداوند متعال، مدبر عالم به حساب می‌آورده‌اند (انعام، ۷۶-۷۸). این همان چیزی است که موحد باید از آن



اعلام براءت کند؛ همچنان که حضرت ابراهیم علیه السلام، بر اساس توحید در ربوبیت الله تعالی، از این شرک مشرکان ابراز بیزاری کرد. آن حضرت ابتدا با کمی مماشات: ﴿هَذَا رَبِّي﴾ (انعام، ۷۶) و سپس اشاره به افول اینها: ﴿لَا أَحِبُّ الْأَقْلِينَ﴾ (انعام، ۷۶)، ربوبیتشان را ابطال کرد: ﴿قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ﴾ (انعام، ۷۷) و در نهایت از آن براءت جست: ﴿يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ﴾ (انعام، ۷۸؛ ر.ک: سبحانی، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۶۰ و ۶۱).

### دوم- توحید در تدبیر تشریحی، زیربنای براءت از طاغوت‌ها

توحید در تدبیر تشریحی به این معناست که اموری مانند حکومت و قانون‌گذاری، تنها در اختیار خداوند متعال است و هیچ کس بدون اذن الهی حق دخالت در این امور را ندارد (ابراهیم، ۱ و ۱۱؛ نساء، ۶۴)، «فلا یحق لاحد ان یتصرف فی هذه المجالات من دون اذن الله تعالی» (سبحانی، ۱۳۸۶، ص ۵۷).

این قسم از توحید نیز بی‌شک اعلام «براءت از طاغوت‌ها» را در پی خواهد داشت؛ چراکه طاغوت‌ها خواهان در اختیار گرفتن حکومت، قانون‌گذاری و در پی آن، اطاعت انسان‌ها از خود می‌باشند. اینها اموری هستند که بنا بر اعتقاد به توحید در ربوبیت و تدبیر تنها از آن خداوند متعال است: «حق التقنین والتشریح مختص بالله تعالی» (همو، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۴۱۴؛ ر.ک: اردبیلی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۲۹۹) و هیچ کس بدون اذن او حق دخالت در آنها را ندارد. بنابراین مؤمن به توحید در تدبیر تشریحی، باید با اعتقاد به انحصار تدبیر استقلالی این امور برای خداوند متعال، براءت خود را از تمام کسانی که به دروغ این امور را در اختیار خود می‌دانند، اعلام کند. از این رو در قرآن کریم نیز از شریک کردن دیگران در این امور مذمت شده و از کسانی که خود را موحد می‌دانند خواسته شده زمام تشریح، تقنین و بیان حلال و حرام را به افرادی که از طرف خداوند متعال مأذون نیستند ﴿أَزْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ﴾ (توبه، ۳۱؛ آل عمران، ۶۴) نسپارند.

با این نگاه، تنها خداوند متعال، رب و مدبر جهان و انسان است. از این رو استقلال در تشریح و اطاعت، فقط از آن خداوند متعال خواهد بود و تنها اوست که به صورت مستقل حق سیادت و قانون‌گذاری و در نتیجه، اطاعت شدن را دارد و مؤمنان باید از هر قانون و قانون‌گذاری که «بدون اذن الله تعالی» ادعای سروری و تشریح برای انسان‌ها را دارد، بیزار باشند و از آنها و قوانینشان براءت بجویند؛ چراکه این قانون‌گذاران باطل، کافر و ظالم هستند (مائده، ۴۴ و ۴۵ و ۴۷)؛ زیرا مخالف تشریح الهی حکم کرده و حق قانون‌گذاری را که مخصوص الله تعالی است در غیر جایگاهش قرار داده‌اند (ر.ک: سبحانی، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۸۴).

بر اساس این نگاه توحیدی می‌توان گفت در عالم دو نوع قانون وجود دارد: یکی «قوانین الهی» که از طرف خداوند متعال وضع شده و «واجب‌الاطاعه» است (نساء، ۵۹، ۶۴ و ۸۰)؛ دوم «قوانین طاغوتی» که از طرف طاغوت‌ها وضع می‌شود که خود را مشروع می‌خوانند، در حالی که چنین حقی ندارند؛ زیرا از طرف خداوند متعال به آنان اذنی داده نشده (یونس، ۵۹، ر.ک: سبحانی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۵۰) و حکمشان غیر ما انزل الله تعالی (مائده، ۴۴-۴۷) و حکمی جاهلی است (مائده، ۵۰؛ نحل، ۱۱۶) در نتیجه نه تنها واجب‌الاطاعه نیستند، «واجب‌البرائت» نیز می‌باشند (ر.ک: شیخ صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۴).

### سه - توحید عبادی زیربنای برائت عملی

توحید عبادی نیز زیربنای برائت از اغیار خصوصاً برائت از طاغوت‌هاست. توحید عبادی به این معناست که تنها خداوند متعال شایسته و مستحق عبادت است (ر.ک: شبر، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۳۶؛ سبحانی، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۸۶) و این «انحصار» همان چیزی است که تمام طاغوت‌ها با آن مخالفت کرده‌اند: «فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» (نازعات، ۲۴؛ شعراء، ۲۹) و تمام انبیای الهی ﷺ مأمور به ابلاغ آن بوده‌اند و به دنبال دعوت به عبودیت الله تعالی، انسان‌ها را به اجتناب از بندگی طاغوت نیز

فرا خوانده‌اند: «وَلَقَدْ بَعْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (نحل، ۳۶؛ عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۲۵۸). بر اساس این مرتبه از توحید، مؤمنان باید همچنان که بنده خداوند تعالی هستند، از عبادت غیر او روی گردان باشند: «لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا» (توبه، ۳۱). اهمیت این امر به اندازه‌ای است که به فرموده معصومین علیهم‌السلام، اگر کسی هزار سال خداوند متعال را عبادت کند درحالی که اهل برائت از دشمنان او و دشمنان اولیای او نباشد، این عبادت از او پذیرفته نمی‌شود؛ هرچند روزه بسیار گرفته و نماز بسیار خوانده باشد: «وَإِنْ كَثُرَتْ صَلَاتُهُ وَصِيَامُهُ» (شیخ صدوق، ۱۳۶۱، ص ۳۹۹). همچنین القای همیشگی این «انحصار بندگی» در قالب نماز - که از واجبات عملی مؤمنان است - نیز نشان‌دهنده اهمیت آن، و بیان‌کننده ضرورت نفی عبودیت از اغیار است؛ چنان که در سوره حمد پس از بیان توحید عبادی «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» (فاتحه، ۵)، لزوم برائت از اغیار نیز بیان شده است (فاتحه، ۷)؛ علاوه بر اینکه خود تقدیم «ایاک» بر فعل نیز یعنی غیر تو نه، که خود نوعی برائت است (ر.ک: خرازی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۶۹؛ سبحانی، ۱۳۸۶، ص ۵۹). به طور کلی بر اساس توحید عبادی، کسانی که می‌خواهند عبد الله تعالی باشند، باید علاوه بر بندگی و انابه الی الله، در عمل نیز از عبودیت طاغوت اجتناب کنند. از این رو در قرآن کریم به مؤمنانی که با تمسک به این توحید، خود را از بندگی غیر خداوند متعال رها کرده‌اند، بشارت داده شده است: «وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى» (زمر، ۱۷). اما کسانی که از اهل باطل برائت نمی‌جویند و در حقیقت عبد آنان شده‌اند «فَعَبُدُوهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ۵۳)، مورد مذمت قرار گرفته‌اند (حجر، ۹۶؛ طور، ۴۳؛ مریم، ۸۱؛ انعام، ۱۹ و ۷۴. ر.ک: سبحانی، ۱۳۸۶، ص ۶۰).

### ب) پذیرش ولایت، زیربنای اعتقاد به برائت

دومین زیربنای اعتقاد و عمل به برائت، پذیرش ولایت اولیاءالله تعالی است که

در طول حاکمیت و ولایت الله تعالی است.<sup>۱</sup> «ولایت» در لغت از ماده «ول ی» است و معانی متعدد آن در دو معنای «محبت» و سرپرستی و حاکمیت، خلاصه می‌گردد (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۴، ص ۵۳۳). ولایت در اصطلاح در معنای «حق تصرف» به کار می‌رود که بالذات از آن خداوند تعالی است؛ ولی از جانب خداوند تعالی به بندگان خاص خود تملیک و تفویض شده است و ایشان مظاهر ولایت الهی هستند (نساء، ۸۰؛ آل عمران، ۳۲؛ سبحانی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۱؛ طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۳۵). بر اساس روایات اهل بیت علیهم‌السلام نیز ولایت مقام وجوب اطاعت است؛ زیرا برای بیان مقام «واجب‌الاطاعه» بودن ایشان، به آیه ولایت (مائده، ۵۵) استشهاد فرموده‌اند (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۱۴۷). همچنین «ولایت» وصف امام است و اطاعت از امام واجب شمرده شده است. پس ولایت تعبیر دیگری از «مقام وجوب اطاعت» است (شیخ صدوق، ۱۳۶۲، ص ۴۷۸).

بر اساس نقل‌های شرعی، ولایت، امری «انحصاری» است: **«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»** (مائده، ۵۵) و این «انحصار» دال بر این است که با قبول ولایت، برائت از کسانی که مدعی این مقام هستند درحالی که «چنین امری به ایشان تفویض نشده و در این ادعای خود، ظالم، متجاوز و دروغ‌گو می‌باشند» (محقق کرکی، بی تا، ص ۲۹) نیز ضروری خواهد بود (ر.ک: حزین لاهیجی، ۱۳۷۵، ص ۹۵؛ شیخ صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۶۱). این ضرورت در قرآن و حدیث به دو صورت «نفی و انکار» و «برائت و عداوت» بیان شده است:

یک- بر اساس آیات و روایات، هر شخص هنگامی ولایت الهی را واقعاً پذیرفته است که ولایت اغیار را «انکار» کند و از پذیرش ولایت والیان دروغین، بیزار باشد (ر.ک: محقق کرکی، بی تا، ص ۲۹). آیات و روایات به سه صورت بر این امر دلالت می‌کنند:

اول- آیات و روایاتی که مؤمنان را خطاب قرار داده و با عباراتی مانند «لا تتخذوا» ایشان را صریحاً از پذیرش ولایت کفار و طاغوت‌ها «نهی» کرده‌اند (ممتحنه، ۱؛ توبه، ۲۳؛ مائده، ۵۱ و ۵۷؛ نساء، ۸۹ و ۱۴۴؛ آل عمران، ۱۱۸. عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۱، ص ۷۲؛ کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۳۷۴) یا به دنبال «امر» به پذیرش ولایت الهی، «نهی» از پذیرش ولایت دیگران را نیز بیان کرده‌اند (مائده، ۵۵ - ۵۷)؛

دوم- آیات و روایاتی که در آنها پذیرش ولایت شیطانی «خسران آشکار» دانسته شده و از آن برحذر داشته‌اند (نساء، ۱۱۹. کوفی، ۱۴۱۰ق، ص ۳۷۰؛ ر.ک: مازندرانی، ۱۴۲۱ق، ج ۷، ص ۹۱)؛

سوم- آیات و روایاتی که بر «انحصاری بودن ولایت» برای خداوند متعال و اولیای او (لقمان، ۳۰؛ نور، ۲۵؛ حج، ۶ و ۶۲؛ عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۲۶۱؛ حسینی استرآبادی، ۱۴۰۹ق، ص ۳۹) و «سلب ولایت از اغیار» (سجده، ۴؛ کهف، ۲۶؛ رعد، ۱۱؛ شوری، ۲۸) دلالت می‌کنند.

تمام این سه دسته، بیان‌کننده «لزوم انکار و عدم پذیرش ولایت طاغوتی و شیطانی» و شریک قائل نشدن در ولایت الهی هستند.

دو- همچنین، بر اساس روایات، قبول ولایت علاوه بر اینکه خواهان نفی و انکار ولایت اغیار است، خواهان «اعلام برائت و عداوت با اعداء الله تعالی» نیز می‌باشد (ر.ک: ابن شاذان، ۱۳۶۳، الايضاح، ص ۵۰۹؛ حزین لاهیجی، ۱۳۷۵، ص ۹۳). روایات به شکل‌های گوناگونی این امر را بیان نموده‌اند:

اول- علاوه بر اینکه در برخی از ادعیه و زیارات، به دنبال سفارش به «قبول ولایت» مثبت و الهی، به «عداوت و اعلان برائت» از اعداء الله نیز توجه داده شده (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۲۹۳؛ فاضل، ۱۴۱۲ق، ص ۹۴؛ طوسی، ۱۳۶۵، ج ۶، ص ۱۰۲؛ شیخ صدوق، ۱۳۷۱، ص ۱۰۵)، برخی از روایات، باور به لزوم عداوت و برائت از دشمنان را نیز «واجب» می‌دانند؛ مانند: «وَالْوَلَايَةُ لَهُمْ وَاجِبَةٌ وَالْبَرَاءَةُ مِنْ أَعْدَائِهِمْ وَاجِبَةٌ»

(مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۰، ص ۲۲۶؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۹۲۷)؛ با این بیان که بندگان خدا باید همراه با اقرار به توحید و ولایت، به برائت از اعدا نیز اقرار کنند (ر.ک: عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۲۵۸)؛

دوم - برخی از روایات، این ملازمه را «امری ضروری که لاجرم حاصل می‌گردد» می‌دانند و بیان می‌کنند که ولایت و دوستی خالص با هرکس، دشمنی با دشمن آن شخص را نیز الزاماً در پی دارد و این تلازم در واقع وجود دارد؛ چه شخص آن دشمن را بشناسد و چه نشناسد؛ چنان که حضرت امیر مؤمنان علیه السلام به عمار فرمود:

ای عمار، هرکس موسی و هارون را دوست داشت و از دشمنان ایشان بیزارى جست، از گوساله و سامری برائت جسته بود و هرکس گوساله و سامری را دوست داشت و از دشمنان آنها بیزارى جست، از موسی و هارون برائت جسته بود؛ بدون آنکه خودش بداند (سلیم بن قیس هلالی کوفی، ۱۴۱۵ق، ص ۹۲۱)؛

سوم - در برخی از روایات با تصریح به اینکه برائت از دشمنان «متمم پذیرش ولایت الهی» است، بنای اعتقاد به برائت را بر اعتقاد به ولایت قرار می‌دهند «وَ اعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَتِمُّ الْوَلَايَةُ إِلَّا بِالْبَرَاءَةِ مِنْ عَدُوِّهِمْ» (ابن ادريس حلی، ۱۴۱۱ق، ص ۶۴۰؛ شیخ صدوق، ۱۳۷۱، ص ۱۰۶) و بیان می‌کنند که باور مؤمنان به ولایت باید باوری دیگر را نیز به دنبال داشته باشد و آن، اعتقاد به لزوم برائت از دشمنان خداوند متعال و دشمنانِ دوستانِ اوست.

### ج) ایمان، زیربنای برائت<sup>۲</sup>

سومین زیربنای برائت از دشمنان خداوند متعال، ایمان است. ایمان مصدر باب «افعال» و از ریشه «أَمَنَ يَوْمِنُ»، به معنای گرویدن، ایمن گرداندن، باور داشتن، اقرار و تصدیق کردن همراه با انقیاد، اعتماد و اطمینان خاطر، سکون قلب و خضوع است (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۲۴؛ مرتضی زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۸، ص ۲۴؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۲۰۷). پیروان مذهب حق، به تبع سخنان امامان

معصوم عليه السلام، نقش درخور توجهی برای تصدیق قلبی در ایمان قائل شده‌اند؛ تا حدی که برخی، اساس ایمان را تصدیق قلبی دانسته و بعضی اقرار زبانی را نیز در کنار این تصدیق لازم دانسته‌اند. اما با توجه به برخی روایات، می‌توان ایمان کامل را دارای سه مؤلفه دانست: تصدیق قلبی، اقرار زبانی و عمل: «الْإِيمَانُ هُوَ الْإِقْرَارُ بِاللِّسَانِ وَعَقْدٌ فِي الْقَلْبِ وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۲۷).

بنابراین پذیرش و تصدیق قلبی از جمله مهم‌ترین مؤلفه‌های ایمان است (مجادله، ۲۲) که با محبت و عاطفه همراه می‌باشد. از این رو مؤمن در نتیجه ایمانش دارای عواطفی مانند محبت (بقره، ۱۶۵) و اکراه (حجرات، ۷) می‌گردد. انزجار قلبی از قاطعان طریق هدایت بشر نیز نوعی گرایش به حقایق بر پایه عواطف درونی است و مرتبه ایمان شخص مؤمن، تعیین‌کننده میزان برائت او از اینان است (ر.ک: فتح، ۴؛ انفال، ۲؛ آل عمران، ۱۷۳؛ احزاب، ۲۲؛ توبه، ۱۲۴)؛ زیرا قلب هم قرارگاه ایمان است (نحل، ۱۰۶ و ۱۰۸؛ حجرات، ۱۲؛ مجادله، ۲۲؛ جاثیه، ۲۳) و هم کانون عواطف. بنابراین همان گونه که مهم‌ترین پایگاه ایمان، قلب است، بیزاری از دشمنان ایمان نیز از قلب آغاز می‌شود و مؤمن با تمسک و التزام به یکی از محکم‌ترین دستاویزهای ایمان، یعنی حب و بغض در راه خداوند تعالی (برقی، ۱۳۷۱ق، ج ۱، ص ۲۶۳؛ سند، ۱۴۱۶ق، ص ۲۹۷؛ کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۲۵ و ۱۲۷)، هرکس را که خدا دوست دارد، دوست می‌دارد و هرکه را مبعوض خداوند است، مبعوض می‌دارد؛ یعنی شدت و ضعف میل و محبتش به دیگران به قرب و بعدشان نسبت به خدا بستگی دارد (ر.ک: مازندرانی، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۲۵۳؛ خرازی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۸۳).

ایمان علاوه بر بعد شناختی و عاطفی، دارای ابعاد «لسانی و رفتاری» نیز هست؛ یعنی ایمان قلبی باید در گفتار و رفتار مؤمن نیز ظاهر شود. از این رو اقرار و ایمان کامل به خداوند تعالی، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه عليهم السلام، مستلزم «اعلام بیزاری» از دشمنان

ایشان است (ر.ک: عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۱۱۶)؛ یعنی ایمان در مقام عمل، علاوه بر اموری مانند شهادت به توحید و رسالت، مستلزم ابراز انزجار و دشمنی در راه خداوند متعال نیز هست (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۲۴؛ حمود، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۱۷۱) و مؤمنان بر اساس بعد عملی ایمان، از کفر و شرک و نفاق بیزار خواهند بود (ر.ک: حسینی همدانی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۲، ص ۱۷۸ و ج ۱۶، ص ۲۴۱) و همراه با ایمان به خداوند متعال، به طاغوت نیز کافر می‌شوند (بقره، ۲۵۶)؛ یعنی ایمان به خداوند متعال اجتناب و اعلام بیزاری از طاغوت را نیز در پی خواهد داشت (ر.ک: سبحانی، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۸۵). ایمان خالص در مقام عمل، طردکننده ظلم و تباهی، و مستلزم پرهیز و دوری از ناهلان و برائت از آنان خواهد بود (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۴۱۳؛ نباطی بیاضی، ۱۳۸۴ق، ج ۱، ص ۲۸۸؛ شهید ثانی، ۱۳۶۰، ج ۳، ص ۲۹۹). بلکه اگر ایمان و عمل صالح، برائت از دشمنان خداوند متعال را به دنبال نداشته باشد، هیچ فایده‌ای برای شخص ندارد (کراجکی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۲۴۷؛ شیخ صدوق، ۱۳۶۲، ص ۱۳۸؛ کاشف الغطاء، ۱۴۲۵ق، ص ۶۵)؛ چنان که بر اساس روایاتی، جنبه عملی ایمان، خواستار دشمنی عملی با دشمنان اولیاءالله تعالی نیز هست (کراجکی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۲۴۷) و عبادت خداوند متعال بدون اعلام بیزاری از دشمنان او پذیرفته نمی‌شود (صفار، ۱۴۰۴ق، ص ۳۶۳؛ برقی، ۱۳۷۱ق، ج ۱، ص ۱۹۹)؛ یعنی آنچه در قلب مؤمن است، در عمل او نیز باید آشکار شود. «باید هرکه و هرچه را خداوند دشمن دارد، مثل کفار و مشرکین و ضالین و مضلین و مبدعین و ظالمین و فسق و فجور را دشمن بدارد» (طیب، ۱۳۷۸، ج ۱۲، ص ۲۲۷).

بنابراین، ایمان کامل، خالص و مقبول، مستلزم اعلام انزجار و دشمنی با دشمنان خداوند متعال در مقام عمل خواهد بود و عدم التزام شخص به برائت از دشمنان خداوند تعالی، نشانه بیماری قلب و نفاق اوست (مانند، ۵۲).



## ۲. قلمرو کاربرد برائت

پس از بیان مبانی اعتقاد به برائت، باید بدانیم، این گونه نیست که مؤمنان بتوانند در هر زمان و از هر کس بخواهند، اعلام برائت کنند؛ بلکه برائت دارای محدودیت‌هایی است که باید در مقام عمل مورد توجه مؤمنان قرار گیرد.

### الف) محدودیت در زمان برائت

اولین محدودیت برائت، محدودیت زمانی آن، به سبب آموزه «تقیه» است. با این توضیح که چنان که می‌دانیم تقیه نیز مانند برائت مورد سفارش فراوان اولیای الهی است؛ به گونه‌ای که ایشان نه تنها مؤمنان را به این امر مهم تشویق کرده‌اند، بلکه آن را «واجب» دانسته و مؤمنان را به آن امر کرده و با کلماتی مانند «أَمْرُكَ» (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۲۳۸) و «عَلَيْكُمْ» (طوسی، ۱۴۱۴ق، ص ۲۹۳؛ کوفی، ۱۴۱۰ق، ص ۳۶۶) و به کار بردن لفظ «فَرِيضَةٌ» (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۷۲، ص ۴۲۱) و «وَأَجِبْ» (شیخ صدوق، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۶۰۷)، مؤمنان را به سوی تقیه بجا و به موقع سوق داده‌اند و با صیغه نهی و ادات تحذیر مانند «إِيَّاكَ» (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۲۳۸)، از ترک آن در موضع لازم برحذر داشته و فرموده‌اند: چنین کسی از ما نیست (طوسی، ۱۴۱۴ق، ص ۲۹۳) و ترک تقیه را مانند ترک نماز (شیخ صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۱۲۷)، و سبب خشم الهی دانسته‌اند (امام حسن عسکری علیه السلام، ۱۴۰۹ق، ص ۵۷۴). این همه تأکید، نشان‌دهنده «وجوب تقیه» در شرایط خاص است و از آنجا که احکام، تابع موضوعات‌اند و هر جا که موضوع پدید آید، حکم نیز به دنبال آن می‌آید، در نتیجه هرگاه شرایط «تقیه واجب» ایجاد شود، حکم وجوب تقیه هم در پی آن خواهد آمد و با آمدنش، حکم برائت و امثال آن، که احکام اولی هستند، تعبداً معلق می‌شوند؛ زیرا با تغییر شرایط و از بین رفتن امکان تطبیق موضوع با حکم اولی، نوبت به حکم ثانوی می‌رسد (ر.ک: خویی، ۱۴۱۹ق، ج ۳، ص ۵۱۱؛ صدر، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۵۰۹).

در توضیح باید گفت در جای خود اثبات شده است که احکام از یک حیث به اولی و ثانوی تقسیم می‌شوند (ر.ک: آخوند خراسانی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۳۴۸ و ج ۲، ص ۲۷۰). اولی، حکمی است که بر افعال به لحاظ عنوان نخستین آنها - بدون توجه به عوارضی که ممکن است بر آنها عارض شود (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵ق، ص ۴۹۷) - بار می‌گردد و ثانوی حکمی است که با توجه به عوارض و شرایط موضوع، به صورت موقت بر آن منطبق می‌گردد؛ یعنی با عروض وصفی بر موضوع، عنوان تغییر می‌کند و با تغییر عنوان، حکم نیز تغییر خواهد کرد؛ مانند حرمت روزه ضرری؛ به عبارت دیگر هنگامی که اوصاف و عناوین ثانوی مانند اضطراری، ضرری، ضروری، حرجی، نذری، اکراهی، عهدی، قسمی، تقیه‌ای، حکومتی و امثال آن (ر.ک: کلانتیری، ۱۳۷۸، ص ۱۸۴؛ خمینی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۱۲) روی موضوع قرار گرفتند، به محض تغییر عنوان، حکم اولی «معلق» می‌شود و حکم ثانوی - که در طول حکم اولی است (ر.ک: مشکینی، ۱۳۷۱، ص ۱۲۲) - تا زمانی که این وصف برای موضوع باقی است، «به صورت موقت» جانشین حکم اولی می‌گردد؛ مثلاً در شرایط تقیه واجب، عنوان «براءت تقیه‌ای» به وجود می‌آید که عنوانی ثانوی است و بر اساس آن، براءت، به بیزاری قلبی و دور از چشم مخالفان محدود می‌گردد. اما زمانی که شرایط عارضی تقیه‌ای منتفی شد، باز هم همان حکم اولی براءت، یعنی براءت قلبی، و لسانی و عملی بر عهده مؤمنان خواهد بود.

### ب) محدودیت در افراد مورد براءت

دومین محدودیت براءت، محدودیت در افرادی است که مؤمنان باید از آنها براءت بجویند؛ با این توضیح که افراد و گروه‌هایی که از نظر اعتقادی در تعامل یا تقابل با مؤمنان و جامعه ایمانی هستند، از دو حال خارج نیستند: یا درون جامعه مؤمنان هستند یا بیرون آن. آنها که درون جامعه ایمانی هستند، یا بر صراط مستقیم ثابت قدم مانده‌اند یا منحرف شده‌اند. ثابت‌قدمان نیز یا ضعیف‌الایمان‌اند یا قوی.

اما کسانی که از جامعه مؤمنان خارج اند، یا با مؤمنان دشمنی می کنند یا نمی کنند. وظیفه مؤمنان، اعلام براءت از تمام این افراد نیست؛ زیرا اگر قرار باشد با همه اینها یک گونه رفتار شود، نه معقول است و نه مطلوب. از این رو مذهب حق تنها برای برخورد با برخی از اینها توصیه به براءت می کند که شامل دو گروه کلی اند: «دشمنان دین در خارج از حلقه جامعه ایمانی» و «فاسدکنندگان دین در درون جامعه مؤمنان».

### یک- لزوم براءت از دشمنان دین و مدارا با غیر مؤمنان بی آزار

اولین گروهی که باید از آنها اعلام براءت کرد، کسانی هستند که عَلم مخالفت برافراشته و در صدد مبارزه با دین حق اند؛ چه مشرک باشند، چه اهل کتاب و چه نواصب. اما کسانی که اهل عناد و رویارویی با مؤمنان نیستند و خواستار زندگی مسالمت آمیزند، لایق مدارا در گفتار و رفتار هستند؛ هر چند کافر، مشرک یا غیر امامی باشند و هر چند مؤمنان در باطن از عقاید و اعمال مشرکانه و باطل آنان بیزار باشند؛ چنان که حضرت ابراهیم علیه السلام با سرپرست مشرک خود با مدارا رفتار می کرد؛ اما زمانی که دانست او نه فقط مشرک، که «عَدُوٌّ لِلَّهِ» است، از او براءت جست: «فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ» (توبه، ۱۱۴ همچنین ر.ک: طیب، ۱۳۷۸، ج ۶، ص ۳۲۴). این سخن با آیه «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ» (ممتحنه، ۸) و با وصف عدو در آیه «لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ» (ممتحنه، ۱)، نیز بسیار سازگار است (ر.ک: سند، ۱۴۱۶، ص ۲۹۵)؛ چنان که قرآن کریم به حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنان دستور رفتار همراه با قسط با کافران غیر حربی می دهد: «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ... أَنْ تَبْرُوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ» (ممتحنه، ۸). اما از کافران حربی اعلام براءت می کند و دستور قتال با آنها را می دهد: «إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ... أَنْ تَوَلَّوْهُمْ» (ممتحنه، ۹). همچنین آیات دیگری مثل آیه ۵۷ سوره مائده به صورت مطلق نمی فرماید با اهل کتاب دوستی نکنید، بلکه قید «الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا» را می آورد.

اوصاف و قیود «الَّذِينَ قَاتَلُواكُمْ فِي الدِّينِ» (ممتحنه، ۹)، «عَدُوِّ اللَّهِ» (توبه، ۱۱۴)، «عَدُوِّي وَعَدُوِّكُمْ» (ممتحنه، ۱)، «الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا» (مائده، ۵۷) و همچنین عبارت «وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ» (آل عمران، ۱۱۸)، همه اوصافی هستند که می‌توانند مشعر به علیت و بیان‌کننده سبب نهی از دوستی با کافران، بلکه بیزاری از آنها باشند (ر.ک: امین، ۱۳۶۱، ج ۳، ص ۲۳۵). از طرفی می‌دانیم که علت، هم مخصوص است و هم معمم. بنابراین مؤمنان از کسانی که دارای چنین صفاتی نباشند، براءت نمی‌جویند؛ اما هر کس دارای این صفات باشد، مستحق اعلام انزجار خواهد بود؛ هرچند از نزدیک‌ترین افراد به مؤمنان از حیث نسب، ملیت و امثال آن باشد.

بنابراین درست است که برخی آیات مانند «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ» (نساء، ۱۴۴)، بر لزوم براءت از همه کافران دلالت می‌کنند (ر.ک: حسینی شاه‌عبدالعظیمی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۶۲۱)، اما این مطلق باید حمل بر مقید شود و مقید، آیه «لَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ» (ممتحنه، ۸) و امثال آن است که به صراحت در ادامه با «انما» که مفید حصر است، نشان می‌دهد مؤمنان فقط باید از کسانی که به صورت آشکار با مؤمنان دشمنی می‌کنند، براءت بجویند (ر.ک: مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۸۶، ج ۲۴، ص ۳۱؛ امین، ۱۳۶۱، ج ۱۲، ص ۲۵۹).

بنابراین وظیفه مؤمنان، براءت از همه غیر مؤمنان نیست؛ بلکه در صورتی که آن غیر مؤمنان با ایشان دشمنی نکنند و آزاری به مؤمنان نرسانند، شایسته «روابط رسمی و دوستی غیر صمیمی» نیز هستند؛ چنان که خداوند متعال در سوره آل عمران، مؤمنان را خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ» (آل عمران، ۱۱۸). این آیه، مؤمنان را از صمیمت در دوستی با غیر مؤمن نهی فرموده است؛ نه از دوستی صرف یا از رفتار نیک و عادلانه (کاشانی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۲۳۴). همچنین در سوره توبه نیز مطلق رابطه با کفار را مذموم نمی‌شمارد؛ بلکه فقط رابطه سرّی و بر خلاف رفتارهای متعارف رسمی را مردود

می‌داند: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَنَّةٍ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (توبه، ۱۶)؛ زیرا «ولیکه» به کسی گفته می‌شود که محرم اسرار است یا دارای رابطه سری بر خلاف جریان عادی و عرفی با کسانی است که جزء آنها نمی‌باشد (ر.ک: مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱۳، ص ۱۹۷؛ داورپناه، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۲۶۶).

### دو- لزوم برائت از فاسدکنندگان دین و مدارا با مؤمنان ضعیف‌الایمان

دومین گروهی که شارع مقدس برائت از آنان را شایسته می‌داند، کسانی هستند که هرچند در میان مؤمنان بوده یا هستند، اما دچار انحراف شده‌اند و با انحراف خود موجب تزلزل در جبهه حق و ایمان مؤمنان می‌گردند؛ مانند غلات، واقفیه، مدعیان دروغین و کالت از امام معصوم علیه السلام و هر فاسدالعقیده‌ای که در جبهه مؤمنان، موجب تضعیف نیروی مؤمنان گردند: «رَوِيَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا علیه السلام ذَمُّ الْغُلَاةِ وَالْمَفْوضَةِ وَتَكْفِيرُهُمْ وَالْبَرَاءَةُ مِنْهُمْ» (طبرسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۴۳۷).

معصومین علیهم السلام، به صراحت فرموده‌اند ما از کسانی که در مورد ما سخنانی می‌گویند که ما خود آن سخنان را در مورد خودمان نمی‌گوییم، برائت می‌جوئیم: «تَبَرَّأُ إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ تَبَرُّاً إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۵، ص ۲۸۶)؛ مانند کسانی که گمان می‌کنند ما انبیای الهی هستیم (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۲۷۰) و کسانی که گمان می‌کنند ما ارباب هستیم (کشی، ۱۳۴۸، ص ۲۹۷) و کسانی که بر این باورند که خلق به سوی ما باز می‌گردند و روزی‌شان بر عهده ماست (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۵، ص ۳۴۳) یا می‌گویند ما آله زمین هستیم (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۲۷۰). اهل بیت علیهم السلام، از تمام این ادعاهای کذب و از افرادی که مدعی آن بودند (طوسی، ۱۴۱۱، ص ۳۹۷)، اعلام برائت می‌کردند و آنها را لعن و نفرین می‌فرمودند (کشی، ۱۳۴۸، ص ۳۲۳) و با این کار، یاران خویش را از آن گمراهان برحذر می‌داشتند: «لِتَحْذَرُ عَنْهُ أَصْحَابِي» (کشی، ۱۳۴۸، ص ۵۵۴؛ همچنین ر.ک: مفید، ۱۴۱۳، ص ۴۹).

میزان خطر برخی از این گمراهان چنان زیاد است که اهل بیت علیهم السلام، آنها را دشمنان خود معرفی می‌کردند: «إِنَّهُمْ أَعْدَاؤُنَا» (نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۲، ص ۳۲۳) و مبارزه و انکار آنها را به جهاد در رکاب حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله تشبیه می‌فرمودند (همانجا).

بنابراین چنین افرادی نیز شایسته برائت‌اند. اما سایر کسانی که در جبهه حق قرار دارند، نباید مورد برائت مؤمنان قرار گیرند؛ هرچند نادان یا ضعیف‌الایمان باشند یا عقاید کاملاً صحیح هم نداشته باشند (طالقانی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۲۷). پیشوایان معصوم امامیه در این مورد می‌فرمایند درست است که برخی از شما افضل از دیگران هستید، برخی بیشتر اهل نمازند و برخی دارای بصیرت بیشتری هستید و دارای درجات متفاوتی هستید، اما این دلیل نمی‌شود که بخواهید از یکدیگر برائت بجوید:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ مَا أَنْتُمْ وَالْبِرَاءَةُ يَرَأُ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ بَعْضُهُمْ أَفْضَلُ مِنْ بَعْضٍ وَبَعْضُهُمْ أَكْثَرُ صَلَاةً مِنْ بَعْضٍ وَبَعْضُهُمْ أَنْفَذُ بَصَرًا مِنْ بَعْضٍ وَهِيَ الدَّرَجَاتُ  
(کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۴۵).

### نتیجه

در این مقاله در پی یافتن مبانی اعتقادی برائت و گستره کاربرد این آموزه بودیم و از آنجا که آیات و روایات فراوانی در باب برائت وارد شده است، بنای این تحقیق را بر بررسی این مقولات قرار دادیم و دانستیم سه آموزه بنیادین توحید، ولایت و ایمان، زیرساخت‌های اعتقادی برائت‌اند. همچنین در تبیین قلمرو برائت توضیح داده شد که اولاً تقیه واجب، محدودکننده موقت آموزه برائت است و ثانیاً در اعتقاد و عمل به برائت، وظیفه مؤمنان، برائت از «دشمنان خارجی» است که با خدای تعالی و مؤمنان سر ستیز دارند و «دشمنان داخلی» که تضعیف‌کننده ایمان مؤمنان هستند. اما برائت از دیگرانی که به دین و مؤمنان آزاری نمی‌رسانند - هرچند کافر، مشرک، مسلمان غیر امامی یا مؤمنان ضعیف‌الایمان باشند - لازم نیست؛ بلکه اینان شایسته رفتاری همراه با قسط و نیکی هستند.

## پی نوشت

۱. هر چند بررسی این مبنا در ذیل مبحث توحید ربوبی امکان پذیر است، اما به دلیل اهمیت آن، به صورت مستقل تبیین می گردد.
۲. هر چند توحید و ولایت نیز از متعلقات ایمان هستند، اما از آنجا که مفاهیم ایمان قلبی و عملی به وضوح در روایات بیان شده و همچنین گفتیم که برائت نیز دارای دو مرحله قلبی و عملی است و همچنین به دلیل اینکه هم در برائت و هم در ایمان، بعد عملی بسیار مهم و تعیین کننده، صداقت و خلوص در ایمان و برائت قلبی است، از این رو بیان رابطه زیربنایی این دو بسیار حائز اهمیت و شایسته بررسی مجزا از مباحث قبل است.

## منابع و مأخذ

- \* قرآن کریم
۱. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین (۱۴۳۰ق). **کفایة الاصول**، قم، نشر اسلامی.
  ۲. آمدی، عبدالواحد بن محمد (۱۳۶۶). **غرر الحکم**، دفتر تبلیغات اسلامی.
  ۳. ابن ادریس حلی، محمد بن احمد (۴۱۱ق). **مستطرفات السرائر**، قم، جامعه مدرسین.
  ۴. ابن شاذان، فضل بن شاذان (۱۳۶۳). **الایضاح**، تهران، دانشگاه تهران.
  ۵. ابن شاذان، محمد بن احمد (۴۰۷ق). **مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين والأئمة**، قم، انتشارات مدرسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف.
  ۶. ابن شهر آشوب، محمد بن علی (۱۳۷۹ق). **المناقب**، قم، انتشارات علامه.
  ۷. ابن طاووس، علی بن موسی (۱۳۶۷). **إقبال الأعمال**، تهران، دارالکتب الإسلامية.
  ۸. ابن قولویه، جعفر بن محمد (۱۳۵۶ق). **کامل الزیارات**، نجف، انتشارات مرتضویه.
  ۹. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق). **لسان العرب**، بیروت، دار صادر.
  ۱۰. اسستر آبادی، سیدعلی (۱۴۰۹ق). **تأویل الآیات الظاهرة**، قم، جامعه مدرسین.
  ۱۱. برقی، احمد بن محمد (۱۳۷۱ق).

- المحاسن، قم، دارالکتب الإسلامية.
۱۲. حزین لاهیجی، محمدعلی بن ابی طالب (۱۳۷۵). **فتح السبیل**، تهران، میراث مکتوب.
۱۳. امام حسن عسکری علیه السلام (۱۴۰۹ق). **تفسیر امام علیه السلام**، قم، مدرسه امام مهدی .
۱۴. حسن، عبدالله (۱۴۲۷ق). **مناظرات فی العقائد و الاحکام**، قم، دلیل ما.
۱۵. حسینی تهرانی، سیدمحمدحسین (۱۴۲۶ق). **امام شناسی**، مشهد، نشر علامه طباطبائی.
۱۶. حسینی علوی، محمدشرف بن عبدالحجیب (۱۳۸۱). **علاقة التجريد**، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۱۷. حسینی همدانی، سیدمحمدحسین (۱۴۰۴ق). **انوار درخشان**، تهران، کتابفروشی لطفی.
۱۸. حمود، محمد جمیل (۱۴۲۱ق). **الفوائد البهية فی شرح عقاید الامامیه**، بیروت، مؤسسه الاعلمی.
۱۹. حمیری، عبدالله بن جعفر (۱۴۲۶ق). **قرب الاسناد**، تهران، انتشارات کتابخانه نینوی، نرم افزار جامع الاحادیث.
۲۰. خزاز رازی، علی بن محمد (۱۴۰۱ق). **کفایة الاثر**، قم، انتشارات بیدار.
۲۱. خرازی، سیدمحسن (۱۴۱۷ق). **بداية المعارف الالهية فی شرح عقاید الامامیه**، قم، النشر الاسلامی.
۲۲. خمینی، سیدروح الله (۱۴۲۰ق). **الرسائل العشرة**، قم، نشر آثار امام خمینی.
۲۳. خویسی، سیدابوالقاسم (۱۴۱۹ق). **دراسات فی علم الاصول**، قم، مؤسسه دائرةالمعارف فی فقه الاسلامی.
۲۴. دیلمی، حسن بن محمد (۱۴۱۲ق). **إرشاد القلوب**، انتشارات شریف رضی.
۲۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق). **المفردات فی غریب القرآن**، دمشق - بیروت، دار العلم - الدار الشامیة.
۲۶. زمخشری، محمود بن عمر (۱۹۷۹م). **أساس البلاغة**، بیروت، نرم افزار قاموس نور، چاپ اول.
۲۷. سبحانی تبریزی، جعفر (۱۳۸۱). **الانصاف فی مسائل دام فیها الخلاف**، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۲۸. ----- (۱۳۸۲). **ولایت تشریعی و تکوینی در قرآن مجید**، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۲۹. ----- (۱۳۸۶). **العقيدة الاسلامية**، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۳۰. ----- (۱۳۸۶). **سیمای عقائد شیعه**، ترجمه جواد محدثی، تهران، نشر مشعر.
۳۱. ----- (۱۴۰۷ق). **مفاهیم قرآن**، قم، سید الشهداء العلمیة.



۳۲. ----- (۱۴۱۱ق).  
الالهيات على هدى الكتاب و السنة و العقل، قم، المركز العالمى للدراسات الاسلامية.
۳۳. ----- (۱۴۲۵ق).  
الفكر الخالد فى بيان العقائد، قم، مؤسسه امام صادق عليه السلام.
۳۴. ----- (۱۴۲۸ق).  
محاضرات فى الالهيات، تلخيص على ربانى گليپايگانى، مؤسسه امام صادق عليه السلام.
۳۵. سبزواري، هادى بن محمد (۱۳۸۳).  
اسرار الحكم، قم، مطبوعات دينى.
۳۶. سليم بن قيس هلالى (۱۴۱۵ق). كتاب سليم بن قيس، قم، الهادى عليه السلام.
۳۷. سند، محمد (۱۴۱۶ق). الصحابة بين العدالة و العصمة، قم، لسان صدق.
۳۸. شبر، سيد عبدالله (۱۴۲۴ق). حق اليقين فى معرفة اصول الدين، قم، انوار الهدى.
۳۹. شهيد ثانى، زين الدين بن على (۱۴۰۹ق).  
حقائق الايمان مع رسالتى الاقتصاد و العدالة، قم، كتابخانه آيت الله مرعشى.
۴۰. شوشترى، نورالله (۱۳۶۷ق). الصوارم المهركة، تهران، چاپخانه نهضت.
۴۱. ----- (۱۴۰۹ق). احقاق الحق و ازهاق الباطل، قم، كتابخانه آيت الله مرعشى.
۴۲. شيخ صدوق، محمد بن على (۱۳۶۱).  
معانى الأخبار، قم، جامعه مدرسين.
۴۳. ----- (۱۳۶۲).  
الأمالى، قم، انتشارات كتابخانه اسلاميه.
۴۴. ----- (۱۳۶۲).  
الخصال، قم، انتشارات جامعه مدرسين.
۴۵. ----- (۱۳۶۴).  
ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، قم، انتشارات شريف رضى.
۴۶. ----- (۱۳۷۱).  
اعتقادات الامامية، ترجمه حسنى، تهران، انتشارات اسلاميه.
۴۷. ----- (۱۳۷۸).  
عيون أخبار الرضا عليه السلام، تهران، انتشارات جهان.
۴۸. ----- (۱۳۹۵ق).  
كمال الدين، قم، دار الكتب الاسلامية.
۴۹. ----- (۱۳۹۸ق).  
التوحيد، قم، انتشارات جامعه مدرسين.
۵۰. ----- (۱۴۱۳ق).  
من لا يحضره الفقيه، قم، انتشارات اسلامى.
۵۱. ----- (۱۴۱۶ق).  
صفات الشيعة، تهران، انتشارات اعلمى.
۵۲. صاحب بن عباد، اسماعيل بن عباد (۱۴۱۴ق). المحيط فى اللغة، بيروت، نرم افزار قاموس نور، چاپ اول.
۵۳. صدر، سيد محمد باقر (۱۴۱۷ق). بحوث

- اسلامی. **فی علم الاصول**، قم، دائرةالمعارف فقه اسلامی.
۵۴. صفار، محمد بن حسن (۱۴۰۴ق). **بصائر الدرجات**، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی.
۵۵. طالقانی، نظرعلی (۱۳۷۳). **کاشف الاسرار**، تهران، خدمات فرهنگی رسا.
۵۶. طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۷۴). **المیزان فی تفسیر القرآن**، ترجمه موسوی همدانی، قم، جامعه مدرسین.
۵۷. طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۳ق). **الاحتجاج**، مشهد مقدس، نشر مرتضی.
۵۸. طبرسی، فضل بن حسن، **اعلام الوری**، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
۵۹. طریحی، فخرالدین بن محمد، (۱۳۷۵). **مجمع البحرین**، تهران، کتابفروشی مرتضوی.
۶۰. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۶۵). **التهذیب**، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
۶۱. ----- (۱۴۱۱ق). **الغیبه**، قم، مؤسسه معارف اسلامی.
۶۲. ----- (۱۴۱۱ق). **مصباح المتهدج**، بیروت، مؤسسه فقه الشیعه.
۶۳. ----- (۱۴۱۴ق). **الامالی**، قم، دار الثقافة.
۶۴. طبیب، سیدعبدالحسین (۱۳۷۸). **اطیب البیان فی تفسیر القرآن**، تهران، انتشارات اسلام. **عقاید** ۶۵. **عسکری**، سیدمرتضی (۱۳۷۸). **عقاید اسلام در قرآن کریم**، ترجمه کرمی، قم، مجمع علمی اسلامی.
۶۶. علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۰۷ق). **نهج الحق و کشف الصدق**، قم، دارالهجرة.
۶۷. ----- (۱۴۰۹ق). **الألفین**، قم، دار الهجرة.
۶۸. عیاشی، محمد بن مسعود، (۱۳۸۰ق). **تفسیر العیاشی**، تهران، چاپخانه علمیه.
۶۹. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله (۱۴۱۲ق). **الاعتماد فی شرح واجب الاعتقاد**، مجمع البحوث الاسلامیه.
۷۰. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ق). **العین**، قم، انتشارات هجرت.
۷۱. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی (۱۴۱۸ق). **علم الیقین فی اصول الدین**، قم، انتشارات بیدار.
۷۲. قاضی سعید قمی، محمدسعید بن محمد مفید (۱۴۱۵ق). **شرح توحید الصدوق**، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۷۳. قطب راوندی، سعید بن هبة الله (۱۴۰۷ق). **الدعوات**، قم، مدرسه امام مهدی .
۷۴. قمی، علی بن ابراهیم (۱۴۰۴ق). **تفسیر القمی**، قم، دار الکتب.

۷۵. کفعمی، ابراهیم بن علی (۱۴۰۵ق). **المصباح**، قم، انتشارات رضی.
۷۶. کاشف الغطاء، جعفر (۱۴۲۵ق). **العقائد الجعفریة**، قم، مؤسسه انصاریان.
۷۷. کراجکی، محمد بن علی (۱۴۱۰ق). **کنز الفوائد**، قم، دار الذخائر.
۷۸. کلانتری، علی اکبر (۱۳۷۸). **حکم تقیه در تشریح اسلامی**، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۷۹. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵). **الکافی**، تهران، دار الکتب الاسلامیة.
۸۰. کوفی، فرات بن ابراهیم (۱۴۱۰ق). **تفسیر فرات**، مؤسسه چاپ و نشر.
۸۱. مازندرانی، محمد صالح (۱۴۲۱ق). **شرح اصول کافی**، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۸۲. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴ق، الف). **بحار الأنوار**، بیروت، مؤسسة الوفاء.
۸۳. ----- (۱۴۰۴ق، ب) **مرآة العقول**، تهران، دار الکتب الاسلامیة.
۸۴. محقق کرکی، علی بن حسین (بی تا). **نفحات اللاهوت فی لعن الجبت و الطاغوت**، بی جا، بی نا.
۸۵. مدرسی، سید محمد تقی (۱۳۷۷). **تفسیر هدایت**، مشهد، آستان قدس رضوی.
۸۶. مرتضی زبیدی، محمد بن محمد (۱۴۱۴ق). **تاج العروس**، بیروت، نرم افزار قاموس نور.
۸۷. مشکینی، علی (۱۳۷۱). **اصطلاحات الاصول**، قم، نشر الهادی علیه السلام.
۸۸. مظفر، محمدحسین (۱۴۲۲ق). **دلایل الصدق لنهج الحق**، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۸۹. مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳ق). **الامالی**، قم، کنگره شیخ مفید.
۹۰. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد (۱۳۸۳). **حدیقة الشیعة**، قم، انتشارات انصاریان.
۹۱. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۵ق). **انوار الفقاهة**، قم، مدرسه حضرت امیرالمومنین علیه السلام.
۹۲. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران (۱۳۸۶). **تفسیر نمونه**، تهران، دار الکتب الاسلامیة.
۹۳. موسوی، سیدمرتضی (۱۴۱۱ق). **الذخیره فی علم الکلام**، قم، نشر اسلامی.
۹۴. نعمانی، محمد بن ابراهیم (۱۳۹۷ق). **الغیبة**، تهران، مکتبه الصدوق.
۹۵. یزدی مطلق و جمعی از نویسندگان (۱۳۸۱). **امامت پژوهی**، مشهد، دانشگاه رضوی.